

 20.1001.1.22286713.1401.14.54.4.6

نقش قاجاریه در اوج‌گیری حکمت صدرایی پس از فترتی دوپست‌ساله

غلامحسین خدری^۱

چکیده: تثبیت جریان غالب حکمت متعالیه پس از گذشت چهار سده، مرهون حکیمانی است که در بستر شرایط سیاسی و اجتماعی قاجاریه توانستند زوایای روشن و تاریک این مکتب جامع بر قرآن و برهان از یک سو و کلام و عرفان از سوی دیگر را رقم بزنند. این رهاورد محصول کوشش فلسفی متفکرانی چون ملا علی نوری خلف بیدآبادی بزرگ‌ترین اعجوبه مدرس معارف حکمی و دانش‌های عقلی است که با گذر از یک دوره فترت دوپست‌ساله توانست ابعاد و زوایای متعدد شاهکار حکمی تشیع را در بستر مکتب فلسفی اصفهان مکشوف کند و در ادامه نیز با فراهم شدن موقعیت‌های مناسب و شایسته این جریان حکمی، در قالب مکتب‌های فلسفی سبزوار، تهران و غیره به شکوفایی برسد.

به روش تحلیل تاریخی، نقش آفرینی روحانیت شیعه، حمایت و علاقه شاهان قاجار از نشر معارف عقلی و فراهم شدن بستر فرهنگی-سیاسی در این برهه همچنین آشنایی با دوران خرد بنیان غرب مدرن موجب گشتند تا بارقه‌های درخشان این مکتب حکمی پس از یک دوره توقف، توسط حکیمان متاله نسلی پس از نسل، به بلوغ و بالندگی برسد.

واژه‌های کلیدی: حکمت متعالیه، فترت، شرایط اجتماعی-سیاسی، ملا علی نوری، بیدآبادی، قاجاریه، دوران مدرن

شناسه دیجیتال (doi): 10.52547/pte.14.54.4

۱ دانشیار گروه فلسفه، کلام و اخلاق دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. gh.khedri@pnu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۱۲ تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۰۶/۱۰

The Role of Qajar Kings in the Rise of Hekmat Sadraie after a Two-hundred-year Stagnation Period (“Fetrat” Era)

Gholamhossein Khederi¹

Abstract: The stabilization of the dominance of Hekmat Motalei after the passage of four centuries is owed to the sages who, in the context of the political and social circumstances of Qajar era, were able to discern the bright and dark aspects of this comprehensive school on the Qur'an and reasoning on the one hand, and theology and mysticism on the other hand. There was a need for a time span of two hundred years from Mola Sadra's death to the emergence of his true follower, Akhond Mola Ali Ibne Jamshid Mazandarani Noori Isfahani (death: 1246 AH) so that the prominent mystical consequences of Sadra's school of philosophical thought can be fully understood. Akhond Mola Ali Isfahani was a previous student of Agha Mohammad-e Bidabaddi (death: 1198 AH) and an outstanding instructor of rational knowledge and mystical principles. During this time, Isfahani's outstanding mystical thoughts step by step become known in Sabzevar, Tehran, Qom philosophical schools. This paper, using historical analysis method, investigates the role of the Shiite clergy, the support and interest of the Qajar kings in the dissemination of intellectual knowledge and preparation of the cultural-political context in this period, as well as the familiarity with the era of Enlightenment in the modern West in prosperity of this school of after a period of stagnation. This was accomplished by the wise sages, generation after generation, and finally reached its utmost maturity and growth.

Keywords: Hekmat Motalei, stagnation (“Fetrat” period), social and Political conditions, Mola Ali Noori.

1 Associated professor of philosophy, theology and ethics at payame noor university, Tehran, Iran.
gh.khedri@pnu.ac.ir

Receive Date: 2022/03/3 Accept Date: 2022/09/1

مقدمه

دوران صفویه بستری مناسب و شایسته را برای راه‌اندازی جریان نو در فلسفه و حکمت توسط صدرالمتألهین شیرازی از جمله بزرگ‌ترین متفکران فلسفی عالم اسلامی (متوفای ۱۰۵۰ق) در حوزه‌های فلسفی جهان اسلام در پی داشت که نه تنها صبغه و سابقه‌ای بر خود نداشت، بلکه به دلایل فراوان حکمتی التقاطی نیز نبود که در آن صرفاً مشرب‌های گوناگون فلسفی به صورت آمیزه‌ای ناهمگون و نامتجانس از اطلاعات مختلف و روش‌های پراکنده فکری، در کنار هم نهاده شده باشند، بلکه حقیقت آن است که ملاصدرای شیرازی پس از فراگیری و هضم تمامی این مشرب‌ها و مکتب‌ها، آنها را در بوتۀ ذهن و ضمیر خویش ذوب کرد و پس از تحلیل، پالایش، گزینش و سرانجام ترکیب و تهذیب آنها، مکتب و شاهراهی خلق کرد که علاوه بر برخورداری از تلائم درون‌دستگاهی و چینش هر یک از اجزای آن در جایگاه خاص خویش، در موارد گسترده‌ای به اندیشه‌های جدید و آرای ابتکاری و بکر دست یافت که محصول سیر و سلوک علمی و عملی وی بوده است؛ مکتبی که می‌توان آن را ترجمان راستین بطون وحی و هویداگر گوشه‌های ناپیدای شریعت ناب و اصیل در نظر گرفت. وی با ابداع و ابتکارش توانست بسیاری از معارف ژرف آیات الهی و روایات معصومان (علیهم‌السلام) را در چارچوب براهین عقلی روشن سازد و از ابهام خارج کند.

گفتنی است همواره فکر نو و طرح بدیع به تعبیر جوادی آملی هم صَعْبُ الْمَنَالِ و هم سَهْلُ الْجِدَالِ است. صعوبت ادراک آن در تعمق وی نهفته است و سهولت ستیز با آن، در مأنوس نبودن و پشتوانۀ شهرت نداشتن تعبیه شده است (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۲۳۷). بر همین اساس، افکار و اندیشه‌های صدرالمتألهین با وجود سیطرۀ چهارقرنی‌اش در آغاز پیدایش خویش، کاملاً با اقبال مواجه نشد. وجود مبانی استوار فلسفی و هماهنگی درونی مسائل در آن (پس از دوران دویست ساله که ای بسا بتوان آن را دوران فترت حکمت متعالیه نامید)، حکما و فیلسوفان در حکمت و فلسفۀ اسلامی را بر آن داشت تا پا جای پای او نهند و بنیادی را که وی بنیان نهاده بود، استحکام ببخشند و نوآوری و مهارت خویش را بیشتر در شیوه‌ها، پیرایه‌ها و آرایه‌های میراثش به کار ببندند. بدایت و سرآغازی این امر به صورت بنیادین و

اساسی توسط حکیم ملا علی بن جمشید نوری مازندرانی (متوفای ۱۲۴۶ق) حکیم، فیلسوف و مدرس سده دوازدهم و سیزدهم قمری و از شاگردان حکیم بیدآبادی (متوفای ۱۱۹۸ق) صورت گرفت؛ گرچه پیش از او بزرگانی چون ملا صادق اردستانی، ملا نعیم طالقانی و آقا محمد بیدآبادی و برخی دیگر از اکابر به آرای صدرالمآلهین توجه کرده و از وی تأثیر پذیرفته بودند.

حکیم نوری علاوه بر اقتضائات فرهنگی دوران زندگانی (مانند توجه دربار قاجار به علوم عقلی، حضور در اصفهان که دارالعلم آن روزگار بود و غیره)، به لحاظ ویژگی‌های فردی خود جایگاهی را کسب کرد که با اتکا به آن توانست حکمت متعالیه را احیا و زنده کند و در نتیجه آن را جریان غالب فلسفی زمانه خود و پس از آن قرار دهد.

وی حدود هفتاد سال کتب صدرای شیرازی را تدریس کرد و به تربیت شاگردان بسیاری پرداخت و کتب فلسفی عمیقی تألیف کرد. همچنین او با فکر نقاد و قدرت استعداد و نبوغ فطری‌اش توانست به مبانی مرحوم آخوند سر و صورت دهد؛ به طوری که در حوزه‌های فلسفی پس از او، اساتید حکمت و فلسفه صرفاً به تحقیق در مبانی صدرالمآلهین پرداختند و تا عصر ما نیز این رویه ادامه یافته است. بی‌شک اگر وجود بی‌بدیل چنین فیلسوف برجسته‌ای نبود، اینک درخت تنومند حکمت متعالیه به بار نمی‌نشست و شخصیت علمی سرسلسله جناب حکمت متعالیه در پس تاریکی غبار گذر زمان، مبهم و ناشناخته می‌ماند.

به منظور تحقق این هدف لازم است شرایط و موقعیت اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ای را که حکیم نوری در آن زندگی کرد و تنفس فکری داشته است، مورد بازخوانی و واکاوی قرار دهیم؛ زیرا باور نگارنده این است که هیچ اندیشه‌ای اساساً در خلأ ظهور و بروز نمی‌یابد، بلکه در تعامل و تبادلات و حتی در تصادم و برخورد اندیشه‌ای و سیر تحول متقابل میان آن افکار است که امکان و شرایط لازم و بستر مناسب برای تکوین و تأسیس یک اندیشه ناب مهیا می‌شود. بر همین اساس، گریزی نداریم که تحولات فکری دوره صفویه تا قاجار و رابطه میان علما و دانشمندان با حکومت، به ویژه دوره‌ای را که موسوم به دوره فترت است (پس از سقوط حکومت پرفراز و نشیب و نسبتاً قدرتمند صفویه تا پاگرفتن حکومت قاجاریه)، مورد

بررسی و کاوش قرار دهیم تا در این راستا بتوانیم موقعیت و شرایط فرهنگی را که در آن اندیشه‌های حکیم نوری شکل گرفته است و همچنین بسترهای لازم را برای تشکیل و راه‌اندازی حلقه‌های تدریس و تحصیل شاگردان وی در اصفهان در دوره قاجاریه فراهم کرد، بشناسیم.

در این تحقیق با روش تحلیل تاریخی به دنبال پاسخ به این پرسش می‌باشیم که حکمت‌صدرایی پس از یک وقفه و فترت حدود دویست ساله، چگونه توانست توسط احیاکنندگان حکیم بیدآبادی و شاگرد و خلف راستینش ملا علی نوری مازندرانی، در ساحت اندیشه فلسفی متفکران تشیع با توجه به مهیا شدن شرایط اجتماعی-فرهنگی به واسطه مواجهه با غرب مدرن در دوره قاجاریه، جایگاه رفیع و مستمری بیاید.

در مورد پیشینه این تحقیق باید گفت نوشتارهای اندکی درباره علل و عوامل تأسیس و راه‌اندازی و حتی آسیب‌شناسی حکمت متعالیه منتشر شده و در برخی از این مقالات به نفوذ و سیطره فلسفه سنتی، تسلط اندیشه اخباری‌گری و حدیث‌گرایی، تقابل و تعرضات مکتب فلسفی حکیم ملا رجبعلی تبریزی اشاره شده و آنان را از مهم‌ترین عوامل توقف و رکود این جریان حکمی ذکر کرده‌اند، اما در هیچ مقاله‌ای به جریانات تاریخی سیاسی و فرهنگی توجه نشده و تأمل و درنگی درباره جریانات سیاسی حاکم در بازنمایی‌اش نشده است.

بر این باوریم که فراهم شدن موقعیت‌های فرهنگی و سیاسی جامعه و نقش حاکمان قاجاریه، به خصوص دستاوردهای مبتنی بر آشنایی با فرهنگ عقل‌خودبنیاد غرب مدرن در این عصر برای ارتباطات فکری و فرهنگی در کنار نبوغ فیلسوفان و حکیمان اسلامی می‌توانند از اساسی‌ترین ارکان این مهم باشند.

شیعه و علمای شیعی (از سقوط صفویه تا قاجاریه)

تشکیل اولین حکومت ملی در ایران و آغاز دوره جدید زندگی سیاسی و اجتماعی و دینی، با حکومت صفوی و اعلام رسمیت مذهب شیعه اثنی‌عشری محقق شد. این تحولات از مردم ایران ملتی متحد و قدرتمند ساخت و پیوند و همبستگی عمیق ملی براساس مذهب تشیع ایجاد شد. مردم ایران که هویت ملی و شخصیت اجتماعی خود

را از اعتقاد دینی و مذهب تشیع کسب کرده بودند، خود را در قدرت حکومتی که به نام ملت و شریعت شکل گرفته بود، شریک احساس می‌کردند و بر این اساس، حمایت‌های خود را به حکومت معطوف و در برابر مهاجمان و دشمنان مذهب و حکومت، احساس مسئولیت می‌کردند.

شریعت و دین، مبنای مشروعیت و راه برنده نظام سیاسی حاکم شد. شاهان صفوی به منظور ترویج دین و حاکمیت شریعت و قانون الهی می‌کوشیدند و در این هدف به تقویت دانشمندان و علمای دینی مبادرت می‌ورزیدند. دعوت از علمای شیعه جبل عامل و حمایت‌ها و احترام‌هایی که به آنان می‌شد، این وجه از سیاست دولت صفوی را به خوبی نشان می‌دهد. مجموع این عوامل و شرایط و همچنین اعلام سیادت و انتساب خاندان صفوی به رسول گرامی اسلام، قدرت و اقتدار فوق‌العاده‌ای را برای حکومت صفوی پدید آورد که می‌توان ساختار متمرکز و تقریباً مطلقه‌ای را برای آن تصویر کرد.

با گذر زمان، عوامل سیاسی، اقتصادی، مذهبی و نظامی موجب شد سلسله صفویه با وجود دوام حیات دو بیست ساله، به سوی افول برود و دچار زوال شود (جعفریان، ۱۳۷۹: ۱۲۱۲/۳). در این میان، بی‌کفایتی، ساده‌لوحی، عیاشی و ترس شاه‌سلطان حسین، از مهم‌ترین عوامل سقوط صفویه به شمار می‌رود. به قول «کروسینسکی»،^۱ وی «به نحوی مبتلای شرب شراب شد که بالکلیه از تنظیم امور خود باز ماند و به لذات شهوانی مشغول شد. خواننده‌ها و نوازنده‌ها و سازنده‌ها و مطرب و رقص در مجالس، محفل آراسته؛ امور دولت خود را به رجال دولت سفارش نمود و زمام حکومت به دست رجال دولت افتاد و ظالم از مظلوم و حق از باطل تمیز نیافت؛ همه به هوای نفس خود، هر چند خواستند، کردند» (کروسینسکی، ۱۳۶۴: ۲۴). قطب‌الدین نیریزی (متوفای ۱۱۷۳ق) نامه‌ای به دربار صفویه نوشت و خرابی اوضاع را خاطر نشان کرد. او خود بیان کرده است: «عریضة فقیر که به دربار سلطنت رسیده، پس از مطالعه

۱ تادوز بودا کروسینسکی (۱۶۷۵-۱۷۵۶م) از مبلغان معروف و مؤثر در جریان‌های تاریخی اواخر صفوی بود که هجده سال (از ۱۷۰۷ تا ۱۷۲۵م) در ایران زندگی کرد و خود شاهد دوره افول دولت عظیم صفوی و سال‌های سقوط آن بود (کروسینسکی، ۱۳۶۴: ۸).

جواب مرقوم فرموده که راست است فتنهٔ افغانه در کار است ما هم خود به علاوه تدارک دولتی تدارکی دعایی کرده قدغن فرموده‌ایم [یعنی امر کرده‌ایم] در اندرون‌ها که رجال و نساء سادات موسوی نخود را لا اله الا الله بخوانند صباحاً و مساءً در کارند این‌شاء الله آش معتبری فراهم کرده به کل خلق خدا می‌خورانیم از باطن اجداد موسویه دفع بلا خواهد شد از جناب شما ملتمس دعا هستیم که دولت‌خواهی فرموده‌اید زیاده زحمتی نیست» (جعفریان، ۱۳۷۹: ۱۳۷۷/۳).

عاقبت آن شد که افغان‌ها برای حمله به ایران گستاخ شوند و شجاعت و دلیری آنها تحت فرماندهی به نام «محمود» باعث شد که ابتدا به استان‌های مرزی ایران دست‌اندازی کنند و پس از پیروزی‌های اولیه، دلگرم و مصمم و متحد تا قلب ایران پیش آمدند و امر به جایی رسید که امپراتوری بزرگ صفوی به دست چند هزار افغان سقوط کرد (همان، همان‌جا).

دورهٔ افغانه (۱۱۳۵-۱۱۴۲ق)

سقوط اصفهان در زمان شاه‌سلطان حسین و پیروزی افغان‌های سنی‌مذهب، بزرگ‌ترین لطمه و آسیبی بود که به جامعهٔ علم و ادب و روحانیت شیعه و مرکز علمی آن، یعنی دارالعلم اصفهان که سالیان سال دارالسلطنه نیز بود، وارد شد. فتنهٔ افغان سبب شد شیرازهٔ این مجمع علمی و دارالعلم مشرق از هم گسیخته شود. در زمان محاصرهٔ اصفهان و قبل و بعد از آن، جمعی از علما و دانشمندان یا به مرگ طبیعی فوت کردند و یا به تیغ جفای سربازان افغان شربت شهادت نوشیدند. جمعی کثیر از اهل علم نیز ترک خانه و کاشانه و جلای وطن کردند. برخی در دهات اطراف سکونت کردند و عده‌ای به شهرهای دوردست رفتند و بعضی نیز به اعتاب مقدسه مهاجرت کردند،^۱ زیرا با فتنهٔ غیرمنتظره‌ای روبه‌رو شدند که در نتیجهٔ آن آشیانهٔ علمی آنان بهم خورد و از آنجا که سردهسته

۱ خاندان میر سید احمد عاملی (از حکمای بزرگ که سبط و شاگرد میرداماد بود)، خاندان مولا محمد اکمل اصفهانی (پدر علامه وحید بهبهانی)، خاندان میر ابوالمعالی طباطبایی (جد صاحب ریاض المسائل)، سلسلهٔ جلیلهٔ طباطبایی بروجرد (اعقاب میر سید محمد جد علامه بحرالعلوم)، شیخ محمدعلی حزین (از اعقاب شیخ زاهد گیلانی)، خاندان ملا نعیمه طالقانی (حکیم محقق و دانشمند جامع‌کم‌نظیر) و ده‌ها خاندان علمی دیگر از این دسته علما می‌باشند (کرباسی‌زاده، ۱۳۸۲: ۷۹-۸۰).

مهاجمان سنی متعصب (سلطان محمود) در خدمت مرادی بی‌فرهنگ به نام «ملا زعفران» بود، آنان از انهدام آثار تشیع خودداری نکردند. ملا زعفران قتل شیعه و اسیر کردنش را واجب و اموال شیعیان را مباح و آزار نمودنش را ثواب عظیم می‌دانست (آصف، ۱۳۸۲: ۱۸۸).

از آن همه فقیه و فیلسوف و دانشمند که در اصفهان سکونت داشتند، تعداد کمی باقی ماندند که آنان نیز در گوشهٔ انزوا و غربت به سر می‌بردند. طلاب علوم و دانشجویان به‌طور کلی متفرق شدند؛ زیرا دیگر نه مدرسی و نه مشوقی و نه امنیتی بود. حزین لاهیجی (متوفای ۱۱۸۰ق) که خود در محاصرهٔ چند ماههٔ اصفهان - که در سال ۱۱۳۴ق. انجام گرفته بود- در آن شهر بوده است و در اول محرم ۱۱۳۵ق (پانزده روز قبل از سقوط اصفهان به دست افغانه) از آن شهر با لباس مبدل بیرون آمد، به تفصیل این واقعهٔ دردناک را شرح داده و نوشته است: «مجملاً بعد از سه چهار ماه کار محصوران به‌سختی کشید و ماکولات در آن مصر اعظم... تنقیص یافت و رفته رفته نایاب شد... و افغانه بر کسی ابقا نمی‌کردند. کمتر کسی جان به سلامت بیرون برده باشد و در شهر چون اکثر اغذیهٔ نامناسب به کار می‌رفت هر روز جماعتی بی‌شمار به اورام و امراض مبتلا گشته هلاک می‌شدند... و از هر طبقه آن مقدر از هنرمندان و مستعدان و افاضل و اکابر و اشراف در آن حادثه درگذشتند که حساب آن خدای داند و بر من در آن احوال روزگاری گذشت که عالم السیریر بدان آگاه است».^{۲۱}

۱ حزین به چند تن از افاضل و اعیان اصفهان که پیش از حادثه و در آن سانحه از دنیا رفته‌اند، اشاره کرده است که از آن جمله‌اند: میرزا عبدالله افندی، میر محمد صالح شیخ‌الاسلام اصفهانی، میر محمدباقر خاتون‌آبادی، مولا محمد اصفهانی (فاضل هندی)، میرزا داود، میرزا سید رضا حسنی، میرزا کمال‌الدین حسین فسوی، مولا حمزه گیلانی، مولا محمدرضا (خلف علامه مجلسی) و مولا محمدتقی طبسی (دوانی، ۱۳۷۵: ۱۹۹-۲۰۰، ۲۰۸-۲۱۰).

۲ ملا اسماعیل خواجویی نیز در/ربعین خود چنین گفته است: «جمعتها فی زمان و آفتها فی مکان کانت عیون البصائر و الضمائر فیه کدره و دماء المؤمنین - المحرم سفکها بالکتاب و السنّة - فیه هدره و فروج المؤمنات مغصوبة فیه مملوکه بأیمان الکفرة الفجرة قاتلهم الله - بنیبه و آله الکرام البررة - و کانت الأموال و الأولاد منهوبة فیه مسیبة مأسورة و بحار أنواع الظلم مواجة فیه متلاطمة و سحاب الهموم و الغموم فیه متلاصقة متراکمة؛ زمان هرج مرج مخرب الآثار، مضطرب الأخبار، محتوی الأخطار، مشوش الأفكار، مختلف اللیل، متلون النهار لا یسیر فیه ذهن ثاقب و لا یطیر فیه فکر صائب! نمقتها و هذه حالی و ذلك قالی. فإن عثرتم فیه بخلل، أو وقفتم علیه علی زلل؛ فأصلحوه -

انعکاس این غارتگری (حدود سال ۱۱۸۰ق، یعنی دوره حکومت کریم‌خان زند) را می‌توان در نوشته‌ای از ملا مهدی نراقی^۱ (متوفای ۱۲۰۹ق) دید. وی در شرح الهیات شفای^۲ خود نوشته است: «... دانشمندان به اطراف زمین پراکنده و ناپدید شده‌اند و چه مصیبت‌هایی که بر سر آنان وارد نیامده است و آنان که بر جای خود مانده‌اند گوشه‌های گمنامی را برای خود برگزیده و با اشک‌ریزان خود به اعتکاف پرداخته‌اند در خانه‌هاشان جز خاک و سنگ‌ریزه چیزی یافت نمی‌شود و ملخ‌های آن خانه‌ها دست به عصا راه می‌روند. سوگند به پروردگار نظام کامل جهان آنکه وجود را از عدم بیرون آورده یاران سابق و گذشتگان فاضل ما اگر در چنین زمانی تاریک و دوران تیره قرار می‌گرفتند همچون ما به خشکی اندیشه دچار می‌گشتند و نام و نشانی از آنان باز نمی‌ماند» (محقق، ۱۳۸۴: ۵).

ظهور قاجاریه؛ بستری مناسب برای رونق دوباره حکمت در ایران

پس از ۷۶ سال کشمکش‌های قومی در ایران که با سقوط سلسله صفویه در سال ۱۱۳۵ق. آغاز شد، به استثنای دوره کوتاه نادری، سرانجام به همت آقامحمدخان قاجار بار دیگر در ایران یک دولت مرکزی تشکیل شد که توانست تمامی مناطق ایران (امروزی) را زیر فرمان خود آورد.

سر جان ملکم ضمن بیان این نکته که آقامحمدخان در زمان تاج‌گذاری خود شمشیری را که در مقبره شاه صفی اردبیلی (بانی خاندان سلطنت صفویه) تبرک شده بود بر کمر بست، گفته است: «چون شیعه از اوایل دولت صفویه در ایران رواج و تقویت یافته بود، از بستن این شمشیر مفهوم بود که باید در تقویت و حمایت مذهب این طایفه به کار رود» (ملکم، ۱۳۸۰: ۶۳۸/۲). آقامحمدخان ظواهر مذهبی را رعایت می‌کرد، نماز و روزه‌اش ترک نمی‌شد، می‌گساری را

۱ رحمکم الله - إن الله لا یضیع أجر المصلحین» (خوانساری، [بی‌تا]: ۱۱۵/۱). صاحب روضات پس از نقل سخنان خواجویی، فرموده است: «و قد تواتر أضعاف ذلك النقل من معمرینا الذین أدرکوا ذلك الزمان و حسبک شاهدنا علیه بقاء خراب أكثر محلات محروسة إصبهان من تلك الواقعة الكبرى و الداهية العظمی إلى الآن، كما نراه بالعیان».

۱ وی از حکما و فقهای بزرگ شیعه و متأثر از ملاصدرا بوده است.

۲ اگر فرض کنیم که نراقی این شرح را در سی سالگی نوشته، حدود سال ۱۱۸۰ق. خواهد بود.

ممنوع کرد و برای بارگاه حضرت علی (ع) ضریحی از طلا ساخت و شیخ الاسلام اصفهان را به نجف فرستاد تا بر طلاکاری گنبد حرم آن حضرت نظارت داشته باشد (الگار، ۱۳۶۹: ۸۲).

سر جان ملکم در این زمینه گفته است: «با اهل شریعت به احترام و رأفت زیستی خود نیز علی‌الظاهر مقدس بود. همیشه نماز بر وقت کردی و هر نیمه شب اگرچه در عرض روز زحمات بسیار کشیده بود برخاستی و به عبادت پرداختی» (ملکم، ۱۳۸۰: ۶۳۸/۲).

یکی از مؤلفان که بعضی حکایات غریب از وی نقل کرده، نوشته است: «چون جعفرقلی‌خان برادرش را کشت حکم کرد فی‌الغور نعش را از شهر بیرون ببرند تا قسمی که به قرآن خورده بود که یک شب او را بیشتر نگاه ندارد خلاف نشود. باری مشکل است بتوان اعتقاد کرد که انسان به این نوع مسخرگی‌های الحادآمیز بخواهد خود را یا دیگران را فریب بدهد» (ملکم، ۱۳۸۰: ۶۴۷/۲).

دانش‌دوستی آقامحمدخان

از نکات ویژه‌ای که در مورد آقامحمدخان نقل شده، دانش‌دوستی وی است؛ به‌طوری که مؤلف رستم‌التواریخ از او با عنوان «مجتهد السلاطین» یاد کرده است (آصف، ۱۳۸۲: ۴۶۷). وی بنیان‌گذار سلسله قاجاریه برخلاف بنیان‌گذاران دو سلسله سلف، شیوه‌ای دیگر در تعامل با علما و مذهب تشیع در پیش گرفت که نمود آن در مراسم تاج‌گذاری وی هویدا شد. وی هنگام تاج‌گذاری خود در تهران تاج پر نادری را بر سر نهاد، بلکه با پذیرفتن شمشیر شاهانه صفوی، حکومت خود را دنباله طبیعی سلطنت صفوی و اجراکننده سیاست آنان در حمایت از تشیع اعلام کرد (کاظمی موسوی، ۱۳۷۶: ۲۱۳). حامد الگار در کتاب دین و دولت در ایران در دوره قاجار، به ارتباط و حمایت آقامحمدخان قاجار از علما از جمله ملا محمدحسین مازندرانی و میرزا محمدعلی بهبهانی اشاره کرده است (الگار، ۱۳۶۹: ۷۸) به لحاظ شخصیتی نیز وی چنان رفتار می‌کرد که نشان و گواهی از تعلق خاطر شدید به دیانت به ذهن را متبادر می‌کند (پاکروان، ۱۳۷۶: ۱۴). از جمله نشانه‌هایی که این موضوع را ثابت

می‌کند این است که وی نخستین پادشاهی است که جنازه‌اش بلافاصله پس از کشته شدن به عتبات منتقل شد (کاظمی موسوی، ۱۳۷۶: ۲۰۴). در همین راستاست که از عهد آقامحمدخان قاجار، آمد و شدهای زائرین به عتبات فزونی یافت و طبیعتاً این روند ارتباط علمای ساکن در عتبات و پیروان و مریدان آن‌ها را در ایران تقویت می‌کرد نتیجه آنکه در گرایش علما به ایران اوایل عهد قاجار و بالمآل مهاجرت آن‌ها تأثیرگذار بود. بدینسان اقدامات و رویکردهای بنیانگذار قاجاریه می‌توانست نوید دولتی هم‌تراز و هم‌سنگ صفویه را در حمایت از مذهب تشیع دهد.

ارتباط آقامحمدخان با علمای شیعه

پس از سقوط صفویه و قبل از به قدرت رسیدن قاجاریه، قدرت و اعتبار روحانیت کم‌رنگ شده بود. آقامحمدخان در سال‌های پس از تاج‌گذاری (دو سال و اندی)، هم برای کشورگشایی و هم برای سرکوب مدعیان قدرت در داخل مرزها، همواره در جنگ و ستیز بود و در نتیجه، در دوره حکومت وی به سبب وضع شخصی شاه و شرایط حکومت او، ارتباط بین علما و امور دولت و سلطنت محدود بود، اما در عین حال در مورد ارتباط وی با علمایی چون وحید بهبهانی،^۱ محمدعلی بهبهانی،^۲

۱ محمدباقر بن محمد اکمل بهبهانی (۱۱۱۷-۱۲۰۵ق) معروف به «وحید بهبهانی»، از بزرگ‌ترین فقها و اصولین شیعه بود که به سبب شکست دادن اخباریان و تربیت گروهی مجتهد مبرز، وی را ملقب به «استاد الکلی» کرده‌اند. از جمله شاگردان وی، سید مهدی بحرالعلوم، شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، میرزا ابوالقاسم قمی صاحب کتاب *قوانین*، حاج ملا مهدی نراقی، سید علی (صاحب *ریاض*)، سید محمدباقر شفتی اصفهانی معروف به حجة‌الاسلام، میرزا مهدی شهیدی مشهدی، سید جواد (صاحب *مفتاح الکرامه*) و سید محسن اعرجی بوده‌اند. در مورد وی بنگرید به: مقدمه *الرسائل الفقهية* که در قم توسط مؤسسه العلامة المجدد الوحید البهبهانی در سال ۱۴۱۹ق. به چاپ رسیده است.

۲ آقا محمدعلی بهبهانی (۱۱۴۴-۱۲۱۶ق) معروف به «کرمانشاهی» فقیه، اصولی و رجالی متنفذ شیعه در قرن دوازدهم و سیزدهم است. وی که فرزند ارشد وحید بهبهانی بود، در اوان بلوغ به درجه اجتهاد نائل آمد و به گفته خودش هرگز از کسی تقلید نکرد. آقا محمدعلی در بیشتر علوم و فنون تبخر داشت و در میان آثار فروان او می‌توان به *مقام الفضل*، *خیراتیة در ابطال طریقه صوفیه و سنه الهدایة السنه* اشاره کرد و علامه بحرالعلوم و سید علی طباطبایی (صاحب *ریاض المسائل*) از شاگردان او بوده‌اند. عمده شهرت آقا محمدعلی مبارزه جدی و گسترده او با صوفیه است؛ به همین دلیل در منابع متصوفه از او به شدت انتقاد شده است. آقا احمد بهبهانی (فرزند آقا محمدعلی) شرح پدرش را به تفصیل در *مرآت الاحوال* - که سفرنامه او و تذکره خاندان بهبهانی است - به رشته تحریر درآورده که این اثر در قم، توسط انتشارات انصاریان در سال ۱۳۷۳ به چاپ رسیده است.

میرزای قمی^۱ و میرزا محمدعلی بن میرزا مظفر^۲ مطالبی نقل شده است.^۳ معلوم می‌شود که حکومت قاجار از ابتدا ظرفیت برقراری ارتباط با روحانیون شیعه را داشته است؛ بر همین اساس در دوران فتحعلی‌شاه شاهد آنیم که علمای شیعه به جایگاهی رفیع دست پیدا کردند؛ در حالی که پس از سقوط صفویه چنین امری سابقه نداشت و امر تا بدان جا پیش رفت که فتحعلی‌شاه خود را از جانب شیخ جعفر کاشف الغطاء^۴ منصوب به حکومت می‌دانست.

۱ میرزا ابوالقاسم بن محمدحسن جیلانی (۱۱۵۰-۱۲۳۱ق) معروف به «محقق قمی» و «میرزای قمی» از شاگردان میرزا سید حسین خوانساری (جد صاحب روضات) و مرحوم وحید بهبهانی بوده است. مهم‌ترین تألیف او *قوانین الاصول* است و به همین دلیل به میرزای صاحب *قوانین* نیز معروف است. در مورد وی بنگرید به: معلم حبیب‌آبادی، ۱۳۳۷: ۹۱۱۳-۹۱۹؛ مدرّس تبریزی، ۱۳۷۴: ۶-۷۱-۶۸؛ سبحانی، ۱۴۱۸: ۱۳-۵۱-۵۳.

۲ میرزا محمدعلی بن میرزا مظفر اصفهانی (متوفای ۱۱۹۸ق) از شاگردان آقا محمد بیدآبادی و از مدرّسان حکمت الاشراق و کتب عرفانی و از زاهدان و عارفان دوران زندیه به شمار می‌رود. از جمله شاگردان وی میرزا ابراهیم کلیاسی، کبودرآهنگی و ملا مصطفی قمشه‌ای بوده‌اند. عبدالرزاق دنبلی از وی چنین یاد کرده است: «دیگر وارث زهد بودی و سلمانی حائز انواع فضایل نفسانی جامع فقاقت نعمانی و مسائل حکمای یونانی میرزا محمدعلی بن مرحوم مولانا مظفر اصفهانی که از تلامذۀ علامه بیدآبادی بود و در اعراض از زخارف دنیا و مراسم نسک و تقوا مولانا احمد اردبیلی را ثانی» (دنبلی (مفتون)، ۱۳۵۰: ۱۶۰/۱)؛ کرباسی‌زاده، ۱۳۸۲: ۱۴۷؛ آصف، ۱۳۸۲: ۴۲۲-۴۲۳؛ کلیاسی، ۱۳۱۷: ۱۱؛ کبودرآهنگی، ۱۳۸۳: ۶۹-۷۰.

۳ در مورد ارادت آقامحمدخان به مرحوم وحید بهبهانی نقل شده است که از طرف شاه قرآنی را که به خط میرزای تبریزی نوشته شده بود، با جواهرات تزئین کردند و برای مرحوم بهبهانی فرستادند؛ البته وی قرآن مذکور را نپذیرفت (جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، ۱۳۸۵: ۲۷۷/۱)؛ به نقل از *فردوس التواریخ*. آقا محمدعلی بهبهانی نیز مورد احترام آقامحمدخان قاجار بود؛ به طوری که هنگام اقامت در تهران در سال ۱۲۰۵ق، بهبهانی را به پیش خود فرا خواند تا نزدش درس بخواند (معلم حبیب‌آبادی، ۱۳۳۷: ۵۶۳/۲). در مورد رابطه آقامحمدخان با میرزا محمدعلی بن میرزا مظفر بنگرید به: جناب، ۱۳۰۹: ۵۴۵. همچنین گفته شده است که میرزای قمی نامه‌ای را برای آقامحمدخان نگاشته که انگیزۀ نگارش نامه، شکایت مردم از ظلم و ستم دستگاه حکومتی است و مرحوم میرزای قمی بعد از تفکر بسیار، چاره را منحصر در عرض حال به شاه دانست؛ چنان‌که در ابتدای نامه گفته بود: «در هر دم زاغان مصیبت و محنت از هر سو در این خرابه بر گردم جمع و همه در دور من پروانه‌وار و من در میانه می‌سوزم چون شمع من گاهی با نوحۀ آنها دمساز و آنها بعد از یأس از من و بخت خود در پرواز و گاهی در فکر عاقبت کار خود گریبان و در عجز چاره این مصایب سرگردان یکی فریاد می‌کرد از خرابی آشیان و دیگری خبر می‌داد از مقتول شدن جوجگان و جمعی شیون داشتند از نهب اثاث و اموال و فوجی چهره می‌خراشیدند از هتک ناموس و آسّر عیال. بعد از تفکر بسیار چاره را منحصر دید در عرض حال به سایۀ بلندپایۀ شهباز بی‌همال و همای همت و اقبال...» (طباطبایی‌فر، پاییز ۱۳۸۲: ۲۳۹).

۴ شیخ جعفر کاشف الغطاء (متوفای ۱۲۲۸ق) از شاگردان وحید بهبهانی و فقیه فوق‌العاده ماهری بوده و کتاب معروف او در فقه به نام *کشف الغطاء* است. در مورد زندگینامۀ وی، بنگرید به: مقدمۀ کتاب *کاشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء*.

به گفته عین‌السلطنه: «[فتحعلی‌شاه] مرحوم شیخ جعفر کبیر را به دربار خواست و اجازه نیابت سلطنت خواست و مرحوم شیخ اجازه داد و کتاب کشف‌الغطاء را برای او نوشت و فرمودند اگر از احکام مقررۀ شرع انور تخطی کنی تو را معزول می‌کنم و بعد از تشریف بردن شیخ [فتحعلی‌شاه] مکرر [به زیارت] حضرت معصومه مشرف شد [ه] کسب تکلیف از مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی (صاحب قوانین) می‌کردند و جنگ روس هم به اجازه علما بود و مرحوم حاج سید محمد مجاهد^۱ و مرحوم ملا احمد نراقی^۲ فرمودند که مسامحه کنی تو را عزل و تکفیر می‌کنیم» (روزنامه‌ی خاطرات عین‌السلطنه، ۷۰۳/۹-۷۰۷).

اهمیت قاجاریه در نشر معارف عقلی

همان‌طور که اشاره شد، از سقوط صفویه تا دوران حکومت فتحعلی‌شاه دوره‌ای پرتلاطم برای ایران بود. «کنت دو گوینو»^۳ پس از ذکر نام یکی از حکما به نام محمدعلی نوری،^۴ اشاره کرده است که: «... او نیز شاگردان زیادی تربیت کرد و با

۱ سید محمد طباطبایی (۱۱۸۰-۱۲۴۲ق) معروف به «مجاهد»، از مشاهیر علمای امامیه و از شاگردان پدرش سید علی طباطبائی (صاحب ریاض) و از اساتید شیخ انصاری بوده است. از آثار اوست: المناهل در فقه، الوسائل إلى النجاة در اصول فقه، جامع المسائل، حاشیه بر معالم الاصول، المصابیح در فقه. وی در آستانه جنگ‌های دوره دوم ایران و روس، فتوای جهاد علیه روس‌ها را داد و خود نیز در جبهه‌ها حضور یافت (سبحانی، موسوعه طبقات الفقهاء، ۱۴۱۸: ۴۹۳/۱۳-۴۹۴).

۲ ملا احمد نراقی (۱۱۸۵-۱۲۴۵ق) از اعظام علما و فقهای امامیه سده سیزدهم قمری است. وی در کاشان بیشتر علوم را نزد پدرش ملا مهدی نراقی آموخت و سپس برای تکمیل دروس به نجف هجرت کرد و در اندک‌زمانی عالی‌ترین مراتب علمی را حائز شد و به کاشان برگشت و مرجع استفاده بسیاری از علمای آن عصر گردید. بزرگانی چون شیخ مرتضی انصاری (صاحب مکاسب) و سید محمد شفیع جالقی (صاحب الروضة البهیة) از او روایت کرده‌اند. از آثار معروف وی مستند الشیعة، معراج السعادة و عوائد الایام است (سبحانی، ۱۴۱۸: ۱۱۵/۱۳-۱۱۷).

۳ کنت دو گوینو در سال ۱۸۱۶م. در فرانسه متولد شد. وی دوران تحصیل موفقی نداشت، ولی به تاریخ و ادبیات علاقه‌مند بود. گوینو در سال ۱۸۳۱م. به سوئیس رفت و در آنجا زبان‌های شرقی را آموخت و بعدها در پاریس به حرفه نویسندگی و روزنامه‌نگاری پرداخت؛ تا اینکه با «توکویل» (سیاستمدار آزادی‌خواه) آشنا شد و به سبب دوستی با وی به وزارت امور خارجه راه یافت. او یک بار از سال ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸م. به عنوان کاردار و بار دیگر از سال ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۲م. به عنوان وزیرمختار فرانسه در ایران حضور یافت و چند کتاب مهم درباره جامعه ایرانی نوشت که برخی از آنها عبارت است از: مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، داستان‌های آسیای، سه سال در آسیا، نوشته‌ای درباره وضعیت اجتماعی ایران و غیره. وی در سال ۱۸۸۲م. درگذشت (بزرگمهری، ۱۳۸۳: ۱۰۵-۱۰۶).

۴ وی غیر از حکیم نوری شاگرد حکیم بیدآبادی است.

اینکه در فلسفه تبصری داشت و معلومات بی‌شماری به شاگردان خود آموخت، نتیجه‌ای از زحمات خود به دست نیاورد زیرا در این زمان نیز مانند زمان مغول فلسفه گرفتار بحرانی شد و با اینکه کمتر صدمه دید و مدت آن هم طول نکشید دچار وقفه شد. توضیح آنکه پس از تسلط افغان‌ها بر صفویه، ایران دچار هرج و مرج و آشوب و ناامنی شد و بعد هم حکومت نظامی و استبدادی کامل نادرشاه افشار به میان آمد و پس از او هم تشنجات و کشمکش‌های داخلی بروز کرد و زندیه و قاجاریه متوالیاً روی کار آمدند و خلاصه آنکه در آخر قرن اخیر کسی به علوم عالی و مخصوصاً فلسفه توجهی نداشت و سلاطین و بزرگان ایران هم آن ذوق و فرصت را نداشتند که از علوم پشتیبانی کنند» (گوبینو، ۱۳۲۸: ۸۰)، اما در دوران قاجار به خصوص در دوره فتحعلی‌شاه اوضاع دگرگون شد و بنا به گواهی تاریخ، دربار قاجار به علوم دینی و به ویژه علوم عقلی علاقه نشان می‌داد و شواهدی بر این امر وجود دارد که از جمله آن سؤالات فلسفی آنهاست که از حکمای عصر خود پاسخ آنها را درخواست کرده بودند.^۱

کتاب حکمی که به نام شاهان و شاهزادگان و وزرای قاجار نوشته شده یا به امر آنان به نگارش درآمده^۲ و ملاقات شاهان قاجار با حکما و اهل معرفت و همین طور اهمیت دادن به آنان، از دیگر شواهد بر این امر است.^۳

دربار قاجار در راستای این امر به تأسیس مدارس می‌پرداخت و گاهی مزایایی را به آنان اعطا می‌کرد. گوبینو بر علاقه فتحعلی‌شاه به علوم عقلی تصریح کرده و به نقد جریانی پرداخته که اجمالاً آن است که فتحعلی‌شاه در درس ملا عبدالله زنوزی (از شاگردان حکیم نوری) شرکت کرده و هدیه ممتازی به وی داده و برای برخی از

۱ سؤالات آقامحمدخان از حکیم نوری، سؤالات فتحعلی‌شاه از شیخ احمد احسانی، سؤالات بدیع‌الملک از آقا علی حکیم و سؤال ناصرالدین‌شاه از حاجی سبزواری، همه شاهد بر این مدعايند.

۲ برای نمونه، می‌توان از کتاب‌های *حجة الاسلام* (از حکیم نوری)، *انوار جلیه*، *منتخب الخاقانی* و *لمعات الهیه* (از ملا عبدالله زنوزی) و *اسرار الحکم* (از حاجی سبزواری) یاد کرد که همه آنها به درخواست شاهان قاجار یا اطرافیان آنها نوشته شده است.

۳ آقامحمدخان قاجار وصیت کرده بود جنازه او توسط ملا مصطفی قمشه‌ای (معروف به مصطفی الحکماء) به عتبات عالیات حمل شود. توجه فتحعلی‌شاه به حکیم نوری و شیخ احمد احسانی و نیز برخی از شاگردان حکیم نوری، مانند ملا ابراهیم نجم‌آبادی، ملا عبدالله زنوزی و دیگران نشان دهنده ارادت وی به حکماست.

شاگردان خوب وی مستمری مقرر کرده بود (گویینو، ۱۳۲۸: ۸۲-۸۳).

برخی از حکمای آن دوران نیز در آثار خود به تعریف و تمجید از شاهان و شاهزادگان پرداخته‌اند که در این زمینه نقل برخی سخنان آنان خالی از لطف نیست. ملا عبدالله زنوزی در مقدمه *لمعات الهیه* - که آن را به درخواست فتحعلی‌شاه نگاشته - چنین گفته است: «قبلة عالم شاهنشاه اعظم مالک رقاب امم ملک ملوک العرب و العجم قهرمان زمان سلطان صاحبقران خدیو عدالت گستر شهریار رعیت پرور ملجأ انام پادشاه اسلام شاهنشاهی که درگاه آسمان جاهش سلاطین جهان را قبلة حاجات و آستان فلک پاسبانش خواقین روزگار را کعبه نجات اسلام پناه که در عهد دولت ابد پیوندش مراسم شریعت غراً و متأثر ملت بیضا به اوج کمال رسیده و انوار علوم حقیقیه و معارف یقینیه بر ضمائر طالبان معرفت و حقیقت تاییده است. در زمان سلطنت قاهره خلافت باهره‌اش علوم عقلیه و صناعات عملیه و احادیث نبویه و احکام شرعیه که به جهت حوادث زمان و نامساعدی دوران روی به اندراس و انطماس گذاشته بودند به مرتبه‌ای در اقطار و اکناف عالم انتشار یافته است که از هر بلده بلکه از هر دهکده بسی فضیلت نامدار و علمای عالی مقدار و فقهای صاحب اقتدار در زوایای حکمت و معرفت و در منابر دعوت و موعظت و در مجالس فتوا و حکومت قرار گرفته‌اند بعضی به تعلیم معالم دینیه و معارف یقینیه و برخی به ترویج احکام شرعیه و اجرای قضایای فرعیه و جمعی به اظهار مواظبت دینیه و نصایح اخرویه مشغول‌اند. مجلس بهشت‌آئین‌اش علی‌الدوام به ذکر معضلات مسائل الهیه و مشکلات مقاصد کلامیه و معظمت‌های مطالب نقلیه و احکام فقهیه موشح و مزین است.....» (زنوزی، ۱۳۶۱: ۴-۵).

وی در مقدمه *انوار جلیه اوصاف بلندی درباره فتحعلی‌شاه* ذکر کرده و گفته است: «... دائماً به جذبات توفیقات ربانی و تجلیات تأییدات یزدانی ابواب فتوحات معارف و حقایق بر عرش بلندپایه قلبش گشوده در کشف اسرار شریعت غراء و فهم غوامض و مشکلات احادیث و اخبار ائمه هدی (علیهم‌التحیه و الثناء) به جد و اهتمام با علمای اخیار و فضیلت نامدار در آن ابواب مباحثه و مذاکره فرموده به تحصیل حقایق معارف و کشف غوامض احادیث اشتغال دارند و به این جهت مصنفات بسیار و مؤلفات بی‌شمار از فنون علوم تصنیف و تألیف اطراف و اقطار عالم را فرو گرفته‌اند.

الحق هر یک در حل مشکلات و غوامض چراغی است فروزنده و در کشف رموز دقایق آفتابی است درخشنده در صفحات اوراق هر یک، انوار علوم و معارف مثبت و در لمعات ابواب هر یک اسرار معانی و حقایق مدرج» (زنوزی، ۱۳۷۱: ۴۹-۵۰). وی در مورد علی شاه (فرزند فتحعلی شاه) اشاره کرده است که: «... دائماً به مقتضای «الولد سر آبی» تحصیل معارف حقیقیه و معالم دینی و کشف غوامض و مشکلات احادیث ائمه اثنی عشریه به شدت تمام مایل و راغباند» (همو، همان، ۶۵).^۱

بیانات زنوزی خود از بهترین شواهدی است که دلالت بر علاقه قاجار به علوم عقلی و نقش مهم آنها در ترویج علوم عقلی دارد و دلیلی وجود ندارد که گفته‌های وی را حمل بر تملق کنیم که از شأن این حکیم الهی خارج است.

سلسله قاجاریه یکی از سلسله‌های مهم تاریخ معاصر ایران است. در این دوره تحولات مهمی در ایران رخ داد که یکی بر دیگری تأثیرگذار بود. از مهم‌ترین رخدادهای این دوره، برقراری رابطه میان ایران با دیگر کشورهای دنیاست. باز شدن درهای ایران به روی دنیا و ارتباط با آنها سبب شد ایران تا حدود زیادی با مفهوم مدرنیته و تجدد آشنا شود. اگرچه قاجارها به دلیل خوی ایلستانی و نبود امکانات نتوانستند مدرنیته را به معنای اصلی آن درک کنند، اما فرصت آشنایی با آن را پیدا کردند. در این دوره، گسترش چشمگیر مناسبات سیاسی، اجتماعی-اقتصادی و فکری با غرب را شاهدیم. آشنایی دامنه‌دار با غرب مدرن از پیامدهای ناخواسته شکست ایران در جنگ با همسایه شمالی روسیه بود. جریان‌های روشنفکری از نیمه دوم قرن نوزدهم در اثر مراوده‌های فرهنگی و اقتصادی با غرب نوین سر برآوردند. غرب نو پدیده‌ای بود که ایرانیان شناخت عمیقی از آن نداشتند. نرخ بالای بیسوادی مردم در این دوره، یکی از علل ناآگاهی آنان از بنیادهای اصلی غرب به شمار می‌رفت.

میرسپاسی نوشته است درک مسلمانان از غرب و مدرنیته غالباً بسیار محدود بود (۱۳۸۶: ۱۳). در این دوران تجارت با غرب گسترش پیدا کرد، اما در کنار واردات فرآورده صنعتی به کشور و گسترش تجارت، این تحولات به توسعه اقتصادی ایران منجر

۱ خود حکیم نوری نیز در مقدمه حجة الاسلام (برهان الملة) مدح بسیار بلندی از فتحعلی شاه و عباس میرزا کرده است (همان، ۵۰).

نشد. در نتیجه، سرمایه‌داری به شکل مدرن آن در ایران شکل نگرفت (گازیورسکی، ۱۳۷۴: ۱۱۹). برخی شخصیت‌های حکومتی و روشنفکران که با سازماندهی ارتش، علوم، فناوری، آموزش و پرورش و دیگر عرصه‌های نظری و عملی در غرب آشنا می‌شدند، به آنها به عنوان راه‌هایی برای غلبه بر عقب‌ماندگی ایران و ایجاد یک دولت شهروندان (citizenry) نیرومند می‌نگریستند و گروهی تقاضای محدود شدن قدرت سلطنت را -بیشتر بر پایه الگوهای غربی- مطرح می‌کردند که اوج آن به نهضتی تبدیل شد که به قانون اساسی ۱۹۰۶-۱۹۰۷ م (۱۲۸۵-۱۲۸۶ ش) انجامید.

نتیجه‌گیری

حدود دویست سال باید از مرگ ملاصدرای شیرازی مؤسس و بنیان‌گذار مکتب فلسفی حکمت متعالیه -فصل الخطاب دو جریان فلسفی مشاء ابن‌سینا و اشراق سهروردی- در عالم اسلامی می‌گذشت تا فیلسوفی چون ملا علی نوری اصفهانی شاگرد حکیم بیدآبادی -عجوبه معارف فلسفی و حکمی در دوره قاجاریه- در بستر مکتب فلسفی اصفهان ابعاد ناشناخته، متروک و مهجور این جریان حکمی را مطرح کند. فضای فرهنگی و اجتماعی مهیا شده در اوج قدرت حاکمان صفویه، توانست به خوبی زمینه‌های تکوین مکتب فلسفی اصفهان را رقم بزند، اما با افول دولت صفویه، ایران گرفتار حکومت‌های متعدد با انگیزه‌های متفاوت گردید و در نتیجه، آن هیمنه و قدرت به یک‌باره از هم پاشید. استقرار حکومت قاجاریه و آشنایی و مرادۀ چندجانبه با فرهنگ غرب مدرن، در این دوره توانست در بستر تفکر شیعی زمینه‌های لازم را برای استقرار عالمان دینی و ترویج نظام‌های فلسفی و حکمی در اصفهان، تهران، سبزوار و قزوین فراهم کند؛ و این آماده‌سازی بستر فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در کنار نبوغ حکیمان متأله، از جمله عوامل تأثیرگذار برای طرح و بازخوانی مجدد، بازنمایی و تحکیم مکتب متعالیه در اصفهان توسط حکیم نوری و تداوم آن توسط فارغ‌التحصیلان مدرسه وی در اکناف ایران و در قالب مکتب‌های فلسفی سبزوار، طهران و قم و همچنین مدرسه قزوین بودند.

منابع و مأخذ

- آصف، محمدهاشم (۱۳۸۲)، *رستم‌التواریخ*، تصحیح میترا مهرآبادی، تهران: دنیای کتاب.
- الگار، حامد (۱۳۶۹)، *دین و دولت در ایران*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس، چ ۲.
- بزرگمهری، مجید (۱۳۸۳)، «گوینو و ایران»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، ش ۲۰، صص ۱۰۳-۱۱۸.
- پاکروان، امینه (۱۳۷۶)، *عباس میرزا و فتحعلیشاه (نبردهای ایران و روس)*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۹)، *صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*، ج ۳، تهران: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- جمعی از پژوهشگران حوزه علمی قم (۱۳۸۵)، *گلشن ابرار*، ج ۱، قم: معروف.
- جناب، میر سید علی (۱۳۰۹)، *رجال و مشاهیر اصفهان*، تدوین و تصحیح رضوان پورعصار، اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶)، *سرچشمه اندیشه*، ج ۳، قم: اسراء، چ ۵.
- خوانساری، میرزا محمدباقر [بی‌تا]، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، ج ۱، قم: اسماعیلیان.
- دنبلی (مفتون)، عبدالرزاق بیگ (۱۳۵۰)، *تجربة الاحرار و تسلیة الابرار*، تصحیح و تحشیه حسن قاضی طباطبایی، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- دوانی، علی (۱۳۷۵)، *تاریخ و سفرنامه حزین*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- زنوزی، ملا عبدالله (۱۳۶۱)، *لمعات الهیة*، تصحیح و مقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ ۲.
- (۱۳۷۱)، *انوار جلیه*، تصحیح و مقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران: امیرکبیر، چ ۲.
- سبحانی، سید جعفر (۱۴۱۸)، *موسوعة طبقات الفقهاء*، ج ۱۳، قم: مؤسسه امام صادق.
- طباطبایی‌فر، سید محسن (پاییز ۱۳۸۲)، «ارشادنامه میرزای قمی»، *نشریه علوم سیاسی*، ش ۲۳، صص ۲۳۷-۲۵۴.
- عین السلطنه، قهرمان میرزا سالور (۱۳۷۴)، *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۹، تهران: اساطیر.
- کیودرآهنگی، محمدجعفر (۱۳۸۳)، *مرآت الحق*، با مقدمه و تصحیح حامد ناجی اصفهانی، تهران: حقیقت.
- کرباسی‌زاده، علی (۱۳۸۲)، *حکیم متأله بیدآبادی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- کروسینسکی (۱۳۶۴ش)، *سفرنامه کروسینسکی*، ترجمه عبدالرزاق دنبلی، با مقدمه و تصحیح مریم میراحمدی، تهران: انتشارات توس.
- کاظمی موسوی، احمد (۱۳۷۶)، جایگاه علمادر حکومت قاجار، ایران نامه، ش ۲، س ۱۵، صص ۱۹۹-۲۲۷.
- کلباسی، حاج میرزا ابوالهدی (۱۳۱۷)، *البدر التمام و البحر الطمطماف فی أحوال البحرین و النحریرین الوالدی القمقام*، تهران: سنگی.
- گازیورسکی، مارک جی (تابستان ۱۳۷۴)، «بحران اقتصادی و تغییر رژیم‌های سیاسی»، ترجمه حمیرا مشیرزاده، راهبرد فصلنامه مرکز تحقیقات استراتژیک، ش ۷، صص ۱۱۷-۱۵۸.
- گوینو، کنت دو (۱۳۲۸ش)، *مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی*، ترجمه همایون فره‌وشی، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- محقق، مهدی (۱۳۸۴)، *شرح الالهیات من کتاب الشفاء*، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مدرس تبریزی، محمدعلی (۱۳۷۴)، *ریحانة الأدب*، ج ۶، تهران: خیام.
- معلم حبیب‌آبادی، میرزا محمدعلی (۱۳۳۷)، *مکارم الآثار؛ در احوال رجال دوره قاجار*، ج ۲، ۳، اصفهان: مؤسسه نشر نفایس مخطوطات.
- ملکم، سر جان (۱۳۸۰)، *تاریخ کامل ایران*، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تصحیح مهدی قمی‌نژاد، ج ۲، تهران: افسون.
- میرسپاسی، علی (۱۳۸۶)، *روشنفکران ایران؛ روایت‌های یأس و امید*، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات توسعه، چ ۳.

List of sources with English handwriting

- Āsef, Mohamad Hašem (1382), *rostam-oltavariq, mosaheh Mitra Mehrābādi*, Tehran: donyaye ketab.
- Elgar, Hamed (1369), *din va dolat dar Iran, tarjome' abulqāsem seri, čāp e dovvom*, Tehran: Tus.
- Bozorgmehri, Maǰīd (1283), *gobino dar Iran, faslname tariq ravabet kārēji*, no. 20, Tehran: markeze asnad va tariqe diplomasi vezarat omure kārēj.
- ĵafariyān, Rasul (1379), *Safaviye dar arse ye din, farhang va siyāsāt*, Tehran: pažuheškade hoze va danešgāh.
- ĵamī az hoze elmiye pažuhešgaran Qom (1385), *Golšan abrār*, Qom: Ma'ruf.
- ĵavadi āmoli, abdollah (1386), *čāp pañjom, sarčešme andiše, ĵelde 3*, Qom: asra.

- Kānsāri, Mirzā Mohamad Bāqer(No Date), rozāt al-ĵanāt fi ahvāl –lelolamā va alsādāt, ĵeld 1, ĵeld2, ĵeld3, ĵeld4, Qom: esmāiliān.
- Big Danbeli(maftun), abdolrazaq (1350), tajrobe 'e al-ahrār va tasliye al- abrar, tashih va tahšīye hasan Qāzi Tabātabāi, Tabriz: moasese tāriḳ va farhange Iran.
- Davāni, Ali (1375), tāriḳ va safarnāme hazing, Tehran: markez asnād enqelāb.
- Zenozi, Mollāh abdollā(1371), anvār ĵalile, be tashih va moqademeh seyyed ĵalāl al-din āštiyani, čāp 2, Tehran: amir kabir.
- Sobhāni, ĵafar (1418), Moose tabeqāt al-foqahā, āyat ol-allāh, Qom: moasese emām sādeq.
- Kabudar Ahangi, Mohamad ĵafar (1383), marāt ol haq, be moqademe va tashih hāmed nāĵi Esfehāni, Tehran: Haqiqat.
- Karbāsi, Ali (1382), Hakim motaleh Bid ābādi, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran.
- Krosinski, Danili, Abdolrazāq (1364), Safarnāme krosinski, mosaheh Maryam Mirahmadi, Tehran: entešārat Tus.
- Kalbāsi, Haĵ Mirzā abolhodā, (1317), al-badr al-tamām va al-bahr al-tamtam fi ahval al-bahrain va al-nahrain al-valedi al-qamqām.
- Do Ğobino, kont (1328), mazaheb va falsafe dar āsiyā e vostā, tarĵome Homayun farvaši.(-)
- Modarres, Tabrizi, Mohammad Ali (1374), Reyhāne adab, Tehran: Kayām.
- Moalem Habibābadi, Mirzā Mohammad Ali (1337), Makāram al- āsār dar ahval rejāl dore Qājār, Esfehan, moasse našre nefayes maqlugāt .
- Melkom, serĵān, tārḳ kamel Iran (1380), tarĵome Mirzā esmāil Heyrat, mosaheh Mehdi Qominežād